نسیم جنوب

www nasimjonoub COM

سال بیست و ششم – شماره ۱۰۵۱

سه شنبه ۲۴ مرداد ۱۴۰۲ ۸ صفحه – ۵۰۰۰ تومان

(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)

آخرین وضعیت مرکز نگهداری از معلولان در بوشهر؛

تمامی فعالیت‌های مرکز نیلوفران آبی تا تعیین تکلیف بر عهده بهزیستی استان بوشهر قرار گرفت



کوه پردیس (پدری) جم

جم؛ روح نجیب و سبز شهری متفاوت در جنوب

حس دوگانه به مشعل‌های سوزان

مهرداد خدیر

رویداد رسانه ای جنوب استان بوشهر

خرمزی سرمربی ایرانجوان بوشهر:

نه تنها به تیم ایرانجوان، بلکه به ورزش بوشهر اهمیت داده نمی‌شود



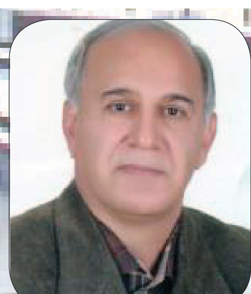
اگر خبرنگار بمانی تنها می‌شوی...!

دکتر سجاد بهزادی



شنای پرماجرا در دریای بوشهر

نادر اقدام



مقایسه تطبیقی آموزش در ایران و چند کشور

زیبا راستیان



پیام تسلیت استاندار بوشهر بمناسبت حادثه تروریستی حرم شاهچراغ



به گزارش روابط عمومی استانداری بوشهر، احمد محمدی زاده استاندار بوشهر با صدور پیامی به مناسبت حادثه تروریستی حرم شاهچراغ ضمن تسلیت به خانواده شهید این حادثه خواستار شناسایی و برخورد با عاملین و آمرین این جنایت شد.

استاندار بوشهر در بخشی از این پیام یادآور شد: حمله تروریستی به سومین حرم مطهر اهل بیت حضرت احمد ابن موسی‌الکاظم (ع) که باعث شهادت و مجروح شدن عده‌ای از هموطنان عزیزمان شد، قلب همه ما را جریحه‌دار و ملت مومن و انقلابی ایران اسلامی را داغدار کرد.

محمدی زاده در بخش دیگری از این پیام تاکید کرد: در این حادثه تروریستی، یک نفر از زائران عزیز به درجه رفیع شهادت نائل آمد و تعدادی از زائران نیز مجروح شده‌اند که آرزوی شفای عاجل برای مجروحان حادثه را دارم و امیدوارم زائر شهید نیز در جوار اهل بیت به آرامش برسد.

استاندار بوشهر در ادامه با تاکید بر شناسایی عاملین و آمرین این جنایت خاطر نشان کرد: بدون تردید نهادهای امنیتی و اطلاعاتی با دقت و حساسیت، ضمن شناسایی عاملین و آمرین این حادثه تلخ، جنایتکاران را به سزای اعمال خبیثانه می‌رسانند.

کانون وکلای دادگستری آمادگی دارد در کنار معلولان حادثه مرکز نیلوفرآبی قرار گیرد



رئیس کانون وکلای دادگستری استان بوشهر ضمن بیان مراتب انزجار خود از اقدام به ضرب و جرح معلولان مرکز نگهداری نیلوفران آبی گفت: این کانون آمادگی دارد در کنار آسیب دیدگان از این عمل و جرم در قالب وکالت معاضدتی قرار گیرد.

به گزارش خبرنگار ایرنا، بهرام فرهمندصابر در جمع خبرنگاران در سالن کنفرانس خبری ایرنا بوشهر اظهار کرد: همچنین کانون وکلای دادگستری با بهزیستی تفاهم نامه‌های متعددی در زمینه وکالت معاضدتی دارد و به این صورت از افراد زیرپوشش بهزیستی که مشکل حقوقی دارند به صورت وکالت معاضدتی (مجانی) حمایت می کند.

وی تاکید کرد: قانون به طور قطع نقش اجتماعی خود را به نحو احسن اجرا می کند.

فرهمندصابر با بیان اینکه کانون وکلای دادگستری همواره درخدمت خبرنگاران است گفت: تعدادی از اعضای وکلای کانون دادگستری این استان به صورت افتخاری و در قالب فعالان اجتماعی این مسئولیت اجتماعی را برعهده دارند.

وی تاکید کرد: با سعه صدر و دید بازی قاضی هیات منصفه مطبوعات حرفه خبرنگاری را بعنوان رسالت اجتماعی بسیار مهم در نظر دارند تاکنون خبرنگاران این استان کمترین آسیب را از احکام قضایی دیده‌اند.

رویداد رسانه ای جنوب استان بوشهر



نخستین رویداد رسانه ای جنوب استان بوشهر با برگزاری اختتامیه و معرفی برترین‌های بخش های مختلف از سوی هیات داوران به کار خود پایان داد.

به گزارش آوای بوشهر؛ عباس اعتمادی‌پور دبیر نخستین رویداد رسانه ای جنوب استان بوشهر توضیح داد: این رویداد طی دو ماه پیگیری و با حمایت اداره کل و اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی، مساعدت ویژه فرماندار شهرستان جم، حمایت شایسته تقدیر مدیران عامل و روابط عمومی شرکت های مستقر در منطقه به ویژه کمیته روابط عمومی های شرکت های پتروشیمی منطقه پارس، شرکت عملیات غیر صنعتی پازارگاد، شرکت پالایش گاز فجر جم، پتروشیمی زاگرس، پتروشیمی آریاساسول، پتروشیمی جم و پتروشیمی مروارید، پلیمر پاد جم برنامه ریزی شد که با برگزاری آیین اختتامیه به کار خود پایان داد.

وی با بیان این‌که تلاش کردیم این رویداد رسانه ای متفاوت و با کیفیت مطلوب برگزار شود تصریح کرد: علاوه بر داوری آثار و معرفی برترین ها، در حاشیه اختتامیه و دو نوبت صبح و عصر، کارگاه های آموزشی ویژه ای با حضور دکتر یونس شکرخواه پدر روزنامه‌نگاری آنلاین ایران، رضا غبیشاوی و مهرداد خدیر از مدرسان تراز اول کشور و عضو شورای سردبیری عصر ایران برگزار شد که استقبال بسیار خوب خبرنگاران استان بوشهر را هم به همراه داشت.

وی با اشاره به حضور ۱۴۰ نفر از خبرنگاران استان بوشهر به ویژه جنوب این استان در کارگاه‌های آموزشی و آیین اختتامیه افزود: نزدیک به ۱۰۰ اثر در بخش های تیتر، عکس، یادداشت، گزارش و بخش ویژه صنعت به دبیرخانه رویداد رسید که پس از بررسی هیات داوران رویداد شامل الهام بهروزی و علی هوشمند، سجاد بهزادی، عبدالحسین قاسمی، محمد علی مقدسی و علی ربیع ۱۸ اثر به عنوان برتر انتخاب و معرفی شد.

سردبیر سایت آوای بوشهر با تقدیر از حضور معاون سیاسی امنیتی استانداری بوشهر، فرماندار جم، امام جمعه جم، مدیر عامل خانه مطبوعات کشور، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بوشهر و برخی مدیران محلی و شرکت‌های مستقر در منطقه در آیین اختتامیه نخستین رویداد رسانه‌ای جنوب استان بوشهر اظهار داشت: تلاش خواهیم کرد با حمایت اهالی رسانه و مسئولان استانی و محلی، این رویداد در سال های آتی و در سطح وسیع تری از جغرافیای کشور برگزار شود و در همین راستا، پوستر دومین رویداد نیز با گستره استانی رونمایی شد.

اعتمادی پور به ویژه برنامه اختتامیه هم اشاره کرد و گفت: در این مراسم از علی هوشمند خبرنگار خوشنام و باسابقه استان بوشهر به پاس ۲۵ سال سابقه فعالیت رسانه ای تجلیل شد.

اسامی برترین ها:

بخش گزارش عمومی
مقام اول: حدیث شاکرراد «بهار کشاورزان آبدانی در پاییز/ فصل درو در دشت خدا رسید» از خبرگزاری مهر
مقام دوم: مهرداد جشنی پور «به بهشت سرمایه‌گذاری ایران خوش آمدید» از خبرگزاری ایرنا
مقام سوم: مصطفی صفایی «واگذاری اردوگاه‌های دانش‌آموزی کنگان تحت هر شرایطی غیرقانونی و ممنوع است» از هفته نامه ثلاث

بخش یادداشت عمومی
مقام اول: سیف‌الله حسنی‌پور «نگاهی به یکی از پیرترین پروژه‌های استان بوشهر» از آینه جم
مقام دوم : حجت عبداللهی‌پور «گریز صنعت از توسعه در منطقه جنوب استان» از پیام عسلویه
مقام سوم: حیدر احمدی «فرهنگ توسعه ای حلقه مفقوده در توسعه استان بوشهر» از پیام عسلویه



بخش تیتر عمومی؛
مقام اول: حدیث شاکرراد «بهار کشاورزان آبدانی در پاییز/ فصل درو در دشت خدا فرارسید» از خبرگزاری مهر
مقام دوم: یزدان شهیدزاده «سبقت از سایپا شاید آخرین فرصت حضور رزاقی در اتوبان آزادگان» از آوای بوشهر
مقام سوم: علی‌اکبر قیصری «بهشت استان بوشهر خشکید...» از خبرگزاری مهر

بخش گزارش صنعت؛
مقام اول: سعید رضایی «دردسرهای انتشار بوی از در پارس جنوبی...» از خبرگزاری مهر
مقام دوم: مژده پاینده «مشعل‌ها در عسلویه همچنان می‌سوزند و می‌سوزانند» از بامداد جنوب
مقام سوم: حجت عبداللهی‌پور «مظلومیت نخبه‌های بوشهری در صنایع نفت و گاز؛ چند درصد مدیران صنعتی بومی هستند؟!» از پیام عسلو یه

بخش تیتر صنعت
مقام اول: مژده پاینده «پاچه دومین دارنده گاز جهان را گاز می‌گیرد» از بامداد جنوب
مقام دوم: مهرداد جشنی پور «دیگی که برای استان بوشهر نمی‌جوشد» از ایرنا

بخش یادداشت صنعت
مقام اول: حسن محدث‌زاده «دعوای مسئولانه برای مسئولیت اجتماعی پارس» از خلیج فارس
مقام دوم: حسین دهقان‌زاده «تولد صنعت یا معلولیت جامعه»
مقام سوم: حسین لاری «نفت در ایفای مسئولیت‌های اجتماعی در عسلویه مردود شده است» از عسلویه آنلاین

بخش عکس
مقام اول: محمد صالحی نیا

آخرین وضعیت مرکز نگهداری از معلولان در بوشهر؛

تمامی فعالیت‌های مرکز نیلوفران آبی تا تعیین تکلیف بر عهده اداره بهزیستی استان بوشهر قرار گرفت



معاون فرهنگی و اجتماعی معاون اول رئیس جمهور با اشاره به دیدار با خانواده‌های معلولان و مددجویان مرکز نگهداری نیلوفران آبی در بوشهر، گفت: در نشستی که با این خانواده ها انجام شد، بر پیگیری قطعی موضوع آزار جسمی کودکان معلول در این مرکز به‌ویژه از طرف معاون اول رئیس‌جمهور تأکید شد که این موضوع رضایت خانواده‌ها را به همراه داشت.

به گزارش ایسنا، به دنبال انتشار اخبار و تصاویری از آزار جسمی کودکان معلول در یک مرکز نگهداری غیردولتی معلولان در مرکز نگهداری و توانبخشی نیلوفران آبی بوشهر، حامد ملک‌زاده، معاون فرهنگی و اجتماعی معاون اول رییس جمهور مامور شد تا به بوشهر سفر کرده و ضمن بررسی وضعیت به‌وجود آمده، تصمیمات لازم را برای جبران اتفاقات رخ داده و نیز عدم وقوع چنین حوادثی پیگیری کند. در همین راستا نیز ملک‌زاده گزارشی از این سفر دو روزه را در فضای مجازی منتشر کرد و به دیدارهایش با مسئولان استان بوشهر و بازدید از مرکز نیلوفران آبی و چهار مرکز مشابه پرداخت.

او در این باره گفت: در این سفر نشستی مشترک با جمعی از خانواده‌های مددجویان داشتم که نزدیک به سه ساعت طول کشید و بر پیگیری قطعی موضوع مخصوصا از طرف معاون اول رئیس‌جمهور و سعی در جبران اتفاقات رخ داده تأکید شد که این موضوع رضایت خانواده‌ها را به همراه داشت.

وی با اشاره به این‌که تنها نگرانی‌های خانواده‌های مددجویان، تعطیلی مرکز و پلمب آن بود، گفت: خانواده‌ها معتقد بودند که پلمب مرکز نیلوفران آبی آن‌ها را ناچار خواهد کرد که فرزندانشان را به مراکز نگهداری در شهرستان‌های دیگر منتقل کنند. از این رو مقرر شد به جای تعطیلی، تمامی فعالیت‌های مرکز به صورت موقت تا تعیین تکلیف وضعیت آن بر عهده اداره کل بهزیستی استان و تحت نظارت کارشناسان سازمان بهزیستی قرار گرفته و اکیپ پزشکی و روانپزشکی مورد تأیید دانشگاه علوم پزشکی استان، به صورت هفتگی از آنجا بازدید به عمل آورده و وضعیت بیماران را مورد رسیدگی قرار دهند.

معاون فرهنگی و اجتماعی معاون اول رئیس جمهور همچنین با بیان این‌که هم اکنون مرکز با حضور کارشناسان، پرستاران، مادریاران و پدریاران بهزیستی و تحت نظارت در حال خدمت رسانی است، گفت: با این تصمیم دیگر خانواده‌ها نباید دغدغه‌ای داشته باشند. من هم در ماه آینده برای بررسی اجرای این تصمیمات و روند انجام کارها دوباره به بوشهر سفر خواهم کرد.

جم؛ روح نجیب و سبز شهری متفاوت در جنوب

حس دوگانه به مشعل‌های سوزان

مهرداد خدیر



حضور در آیین اختتامیهٔ نخستین جشنواره رسانه‌های جنوب استان بوشهر امکان دیدار از شهرستان خوش آب وهوای جم را درخرماپزان منطقه فراهم آورده است.

اگر در عسلویه چشمان خود را ببندیم و ناگهان در جم بگشاییم و این شهرستان را از قبل نشناسیم از تغییر آب و هوا شگفت زده می‌شویم و نیز از سبزینگی و سرزندگی شهر. جم در ارتفاع ۸۰۰ متری دریا قرار دارد و با این که در فاصله ۶۵ کیلومتری عسلویه است اما شماری از کارمندان و کارکنان شاغل در پایتخت گاز ایران در این شهرستان و غالبا در شهرک‌های مدرنی که پالایشگاه گاز ساخته زندگی می کنند.

بی هیچ مجامله جم زیباست و به تعبیر استاد دکتر یونس شُکرخواه –که افتخار همسفری با او کم از دیده‌ها و شنیده‌های این سفر نیست– روح نجیبی دارد.

دانای فروتن –که از توصیف با عنوان «پدر روزنامه‌نگاری آنلاین» هم به وجد نمی‌آید– از این که فونت‌های درشت تبلیغ و معرفی دکان‌ها شهر را نیالوده به مثابه یکی از دلایل احساس آرامش از مشاهده و گشت‌وگذار در شهر یاد می کند و می‌توان گفت هم تماشای معماری نجیبانه و زیبای شهر فرصت مغتنمی است و هم دیدار با فعالان رسانه که با افول رسانه‌های چاپی به برخط کوچیده‌اند اما عرصه را ترک نکرده‌اند.

تا پیش از این می پنداشتم جم شهری مصنوعی و مجموع شهرک‌هاست اما این گمان خطا بود چرا که شهر روح دارد و قدمت. حس غالب در جم البته این است که حق استان بوشهر و شهر جم از درآمدهای حاصل از گاز و پتروشیمی به درستی یا به تمامی ادا نمی‌شود و شرکت‌های بزرگ به مسؤولیت‌های اجتماعی خود عمل نمی کنند. اگر چنین باشد بی شک جفاست.

این که همه از پارس جنوبی سخن می گویند و از نیروگاه اتمی بوشهر مانند گذشته سخنی شنیده نمی‌شود نیز قابل تأمل بود. اما شاید بزرگ‌ترین دغدغه در این سامان همین باشد که اگر بوی گاز ترش را تحمل می کنند (البته بیشتر در عسلویه و نه در جم) انتظار دارند از مواهب آن هم برخوردار باشند.

تکان دهنده‌ترین سخن را در این باره خبرنگاری گفت که یکی از جوایز اختتامیه هم به او تعلق گرفت. این که نکند در رؤیای قطر شدن دل به تغییر بافت و سرمایه‌گذاری گاز و پتروشیمی ببندیم ولی ۲۰ یا ۳۰ سال دیگر که بازاری نباشد تنها آهن‌آلات پالایشگاه‌ها بر جای بماند و جم به سرنوشت مسجد سلیمان دچار شود.

مردمان شهر ریشه و نسب خود را به لرهای بختیاری می‌رسانند هرچند خوش‌باشی و شادابی مردمان جم به شیرازی‌ها بیشتر می‌مانَد.

در تهران تا از جنوب سخن می‌گویی گمان یا نماد غالب بندرعباس است حال آن که اگر فرودگاه جم دوباره راه بیفتد و به گردشگری ساحلی توجه کنند قابلیت تبدیل به یکی از مقاصد گردشگری در زمستان را دارد.

حس خوبی دارد این سفر هم از حیث همسفران و هم کشف جم که آن قدر افسانه‌ای است که دوست دارم این قصه را هم باور کنم که وجه تسمیه جمشید جم نیز تعلق او به همین سامان است و این روایت می‌خواهد بر انگاره غالب خط بطلان کشد تا بدانیم شهری است دیرینه سال و قدیم نه اتصال چند شهرک مدرن که با پول نفت و گاز ساخته شده باشد.

جم، خرمای خاص خود را هم دارد که با هر خرما که دیده و خورده‌ایم متفاوت است و طبعا ارزش‌مندترین سوغات این شهر است. همان‌گونه که گیلانی‌ها اصرار دارند تفاوت انواع برنج را توضیح دهند تا گمان نکنیم طعم برنج هاشمی با آستانه یکی است و تازه برنج هاشمی دوغرباله هم متمایز است اینجا در جم هم خارَک، دُم‌باز، خرما و رطب یکی نیستند بلکه مراحل مختلف تکوین خرماست و انصافا تلفیق نارسیدگی و رسیدگی و پختگی در دُم‌باز دل چسب‌تر است.



حس دوگانه درقبال نفت و گاز و پتروشیمی هم قابل تأمل است. از یک طرف شغل و درآمد آورده از سوی دیگر اگر آتش مازاد مهار نشود سلامت مردم را به مخاطره می اندازد و محیط زیست را نمی توان پای صنعت قربانی کرد.

شبانگاهان در جم عسلویه را می‌بینی با همان مشعل‌های گاز که بیش از آن که از آتشی که نمیرد و در دل ماست حکایت کنند از سوختن آلایندهٔ گازها می گویند و این که تنها در خاموش کردن یکی کام‌یاب شده‌اند نشان می‌دهد تحریم با اقتصاد و زندگی و سلامت مردم چه کرده است.

از عسلویه که دور می‌شوی و در راه جم دو صحنه شگفت‌آور است. یکی رشته کوهی افسانه‌ای که محلی‌ها به آن "پَدری" می گویند و دیگری جایی که دریا و کوه به هم می رسند و با خود می گویی کجاست سهراب تا بگوید پشت دریاها شهری است. چون به راستی هست و قطر آن سوی این آب است. اما چرا پشت دریاها؟ در ارتفاعی بالاتر و خود جم نشانه های شهرسازی مدرن دست کم در معابر و سرانه فضای سبز را به رخ می کشد.

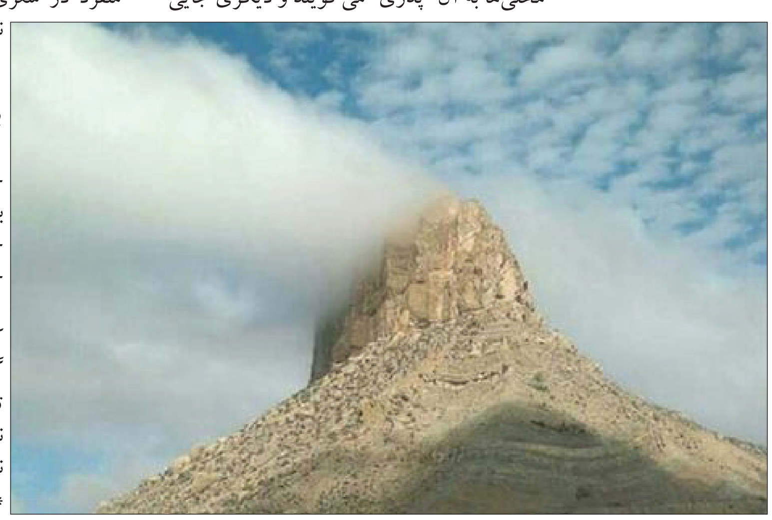
هر قدر در برداشت از میدان مشترک گازی با قطر باید شتاب کرد تا همه را همسایه نمکد اما در آب مشترک به هیچ مسابقه‌ای نیاز نیست. در نوع مصرف گاز بین دو کشور اما اختلاف از زمین تا آسمان است. گازی که در ایران با این همه داستان استخراج و استحصال می‌شود روانهٔ گستره‌ای بزرگ از جغرافیا و خانه‌ها و کارخانه‌ها و نیروگاه‌ها می‌شود اما سر تا ته قطر مگر چقدر است و به خاطر همین مساحت کم و جمعیت محدود، آنها این گاز را به سرمایه تبدیل می کنند و به لطف درآمد آن جام جهانی فوتبال را برگزار کردند و بالاترین درآمد سرانه را در دنیا دارند و این قیاس بر بوشهر و کنگان و جم و سیراف سایه انداخته است.

حال که نام سیراف به میان آمد جا دارد بدانیم روزگاری بندری فعال بوده و حتی می‌توان از آن به عنوان قدیمی‌ترین بندر بین‌المللی ایران و مبدأ آبی جاده ابریشم یاد کرد که دورانی پرشکوه را از اواخر ساسانی تا قرن ۴ و ۵ هجری پشت سر گذاشته و شاعران بسیاری در وصف بندر افسانه‌ای سروده‌اند و معاصرترین آنها زنده‌یاد منوچهر آتشی شاعر پرآوازهٔ بوشهری است:

در کوچه های سیراف می گردم/ بر سنگ فرش های غبارآلود/ و تکه های کهنهٔ تاریخ را / از دخمه ها / ولای جرز برمی‌دارم/ و فوت می کنم غبار قرون را از آنها/ خورشید بر کنارهٔ مغرب / از آب‌های بنفش / می‌پایدم

با نازنینی به نام محمد کنگانی هم آشنا شدیم که مجموعه‌ای از اشعار دربارهٔ سیراف را گرد آورده و نام کتاب را هم از مصراع اول شعر بالا انتخاب کرده است. به جاذبه‌های گردشگری ساحلی اشاره شد. یکی خلیج نای‌بند است که برخی از خبرنگاران محلی دغدغهٔ آن داشتند که این جاذبهٔ طبیعی، بازی را به گاز و پتروشیمی ببازد و عقیل منفرد در شعری که در همان کتاب آورده از نای‌بند هم گفته است:

خلیج نای بند و جنگل و آب
به شب در زیر رقص نور مهتاب
به سان سفره رنگین کمان است
گل و پروانه اینجا در امان است



خبرنگاران رسانه‌های محلی که برخی در زمرهٔ برگزیده‌های جشنواره بودند اما آشکارا نگران خلیج نای‌بند و جنگل و آب‌اند.

با همهٔ دغدغه ها اما روشن است که توسعه منطقه بدون پالایش گاز میسر نیست منتها کاش این توسعه به بهای مرگ هیچ نخلی نباشد. نخل‌هایی محترم و موقر. نفر به نفر...

* عصر ایران

زندگی آگاهانه

واقعیت‌پذیری

حسین زیرراهی–مدرس مهارتهای توسعه فردی



دکتر ویلیام گلَسر بنیان‌گذار مکتب روانشناسی واقعیت‌درمانی و تئوری انتخاب معتقد است سلامت روانی انسان در گرو دو چیز است: واقعیت‌پذیری و مسئولیت‌پذیری. شاید در ادبیات رشد فردی هیچ مفهومی به اندازه این دو استفاده نشده باشد. در واقع اینها ابزارهایی است که بدون آن نمی‌توان در مبارزه زندگی سربلند و موفق بیرون آمد. واقعیت‌پذیری در یک تعریف کوتاه یعنی توان پذیرش آن‌چه قادر به تغییر آن نیستیم. این هم از آن دست فنونی است که ساده است ولی آسان نیست. به بیان دیگر در حرف آسان است ولی در عمل به سختی می‌توانیم به آن پایبند باشیم. مثلا در بحث ارتباطات اگر بپذیریم که دیگران با ما متفاوت هستند و ما توان تغییر آنها را نداریم مشکلات ارتباطی کمتری خواهیم داشت و با بحث و مشاجره دیگران را از خود نمی‌رنجانیم. در واقع هر زمانی که داریم با کسی بحث می کنیم در حال تلاش برای تغییر نظر او هستیم.

زمینه مهم و دیگر در بحث واقعیت‌پذیری به پذیرش شرایط مربوط می‌شود. در بحث شرایط بیرونی ما در دنیایی زندگی می کنیم که تقریبا کنترلی روی هیچ جنبه‌ای از آن نداریم. از شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی گرفته تا حتی آب و هوا و تغییرات اقلیمی. اینجا هم بجای پذیرش شرایط و تلاش برای استفاده حداکثری از آن معمولا در حال غر زدن و انتقاد از شرایط هستیم. به جای تمرکز بر کاری که می‌توانیم انجام دهیم وقت، انرژی و اعصاب خود را صرف انتقاد از شرایط می کنیم. وانگهی هر شرایط بیرونی در آن واحد واجد ضعف و قوتی است که قابل تفکیک نیست.

همین فرمول در پذیرش وجود خودمان هم صادق است. ما با مجموعه‌ای از ویژگی های فیزیکی به دنیا می آییم که معمولا قابل تغییر هم نیست. درست مانند شرایط بیرونی در اینجا هم نقاط ضعف و قوت ما دو روی یک سکه است. یعنی همان چیزی که در وجودمان نمی‌توانیم بپذیریم می‌تواند نقطه قوت ما باشد. نیک وویچیچ مربی انگیزشی استرالیایی بدون هیچ دست و پایی به دنیا آمده است ولی الان بالاترین دستمزد را در میان مربیان انگیزشی دنیا دریافت می کند. او نقطه ضعف خود را به قوت تبدیل کرده است. یکی از عواقب عدم پذیرش واقعیت فیزیکی خودمان رشد قارچ گونه مراکز زیباسازی مصنوعی است.

مصادیق واقعیت‌پذیری فراوان است مانند قوانین و مقررات، فرهنگ و سنتها، گذر عمر، همکاران، خانواده، همسایگان، شهر، کشور و نهایتا خود دنیا. بیشتر این موارد حداقل در کوتاه مدت قابل تغییر نیستند. نکته مهم در بحث واقعیت‌پذیری این است تا زمانی که نمی‌توانیم چیزی را تغییر دهیم باید بدون غر زدن بی‌نتیجه آن را بپذیریم. هر زمان توان تغییر آن را داشتیم هم بی‌درنگ اقدام کنیم. بصورت کلی پذیرش واقعیت‌ها باعث می‌شود در زندگی شادی و آرامش بیشتری داشته باشیم. وقت و انرژی‌مان صرف کارهای مفید شود و در نتیجه رشد و پیشرفت بیشتری داشته باشیم. یک تمرین خوب برای واقعیت‌پذیری این است که وقتی در حال انتقاد از شرایطی هستیم که فعلا قادر به تغییر آن نیستیم این پرسش را از خود بپرسیم که در این شرایط چه کار مفیدی می‌توانم در مورد آن انجام دهم؟ یا وقتی در حال بحث با کسی هستیم به خود یادآوری کنیم که من توان تغییر نظر او را ندارم.

شعر سرخ

فرشته گزدرازی

به من بگو
ای آفتاب امردادی
دلتنگ کدام ابر مانده ای
وقتی مردمان جنوب
زخم هایشان
بوی کاهگل هزاره چندم می دهد
و از گلوی آواز های دیروزشان
صدای باران صبوری می آید
ببین کوچ کرده شالو ها
از دریای صبرشان
سایه های هزار درد
به صف ایستاده
تا از حنجره ی قلم هایشان
شعری سرخ سروده شود
چه غریب مانده طعم دهانشان
وقتی می خشکد میوه نوبرانه لب ها
به من بگو
ای آفتاب امردادی
از شرجی چشم هایی
که سخن میگوید
چون شکوفه های نخستین بهار
در التماس تشبادهای نگاهی سوزان
و اندیشه های تند مزاجی که
کوک میزنند تقویم های کهنه را
بگو به من
ای آفتاب امردادی
شروه ترین شعر فایز را
با کدامین دل پولاد زخمی باید خواند

*

غزل

سیاوش دهقانی

گر سرد شوی با من و خونم بفریزد
یا گرم کز آغوش تو این موم بریزد

مرداد و دی و پیش و پسش را تو نوشتی
با شاه فصول عزم درختی چه ستیزد ؟

خاکستر از آتش نشود چوب دگر بار
آن کس که تو کشتیش چرا باز بخیزد ؟

بگذار بهشتت هوسِ حضرتِ شب باد
جان راست همین بس که می آی با تو شبی زد

عشق آمد و نم زد به سر و صورتِ مدهوش
ما عاشق و عشق آب که از ابر ببیزد

*

شهراد میدری

رویای زلال و خواب زیبایی بود
بر تشنگی ام سراب زیبایی بود
گفتم چه خبر؟ گفت "خبر، دلتنگی"
شوخی شوخی جواب زیبایی بود

آویزان

دکتر ابوالحسن رزمی‌نیا - تورکو، فنلاند



پرده اول

بعضی رفتن‌ها بود (و هست) که از بسیاری برگشتن‌ها ارزش‌مندتر بود (و هست). در روزگاران نوباوگیِ ما که هنوز نیاموخته بودیم می‌شود به فردا هم فکر کرد و هنوز حباب غُل‌غُل غصه آینده در ظرف خیال‌مان پدیدار نشده بود، پدر که می‌رفت شهر، صدها آرزوی محال در ذهن کودکانه ما جوانه می‌زد. شهر برای ما، جلوه‌ای از شعر داشت؛ شهر و شعر. مملو از استعاره و از جنس خیال: پر از مغازه‌های کفش‌فروشی، شیرینی‌فروشی و ساندویچی؛ دکان‌های وسائل ورزشی و نوشت‌افزاری، حتی بوی‌شان نیز نشئه‌آور بود. هر از گاهی که توفیق یار می‌شد و سفری دل‌انگیز به شهر نصیب‌مان می‌شد ما حتی به بوی همبرگر و توپ و کاغذ نو و برق شلوارهای آویزان از در دکان‌ها نیز سیر می‌شدیم. از کنارشان که می‌گذشتیم با هرچه قوه تصور و توهم که در ذهن و ضمیرمان ذخیره داشتیم می‌کوشیدیم ذرات این بو- و- برق‌ها را تبدیل به خاطرات زنده‌ای کنیم که تا مدت‌ها شیرینی‌اش زیر زبان روح‌مان باقی بماند. بله، شهر برای ما مخزن خاطره‌سازی بود. آن زمان، این‌قدر ماشین و اگزوز نبود که دود و دوده‌شان چشم‌مان را بسوزاند یا حلق‌مان را از تندی نیتروژن دی‌اکسید بتراشد. گه‌گاه هم که خاور یا تانکری از کنارمان عبور می‌کرد استنشاق دودشان نوعی احساس بودنِ در شهر را در ما تلنگر می‌زد. اصلاً بوی دود، یادآور شهر بود (و هست). روال عمومی در ولایت ما این‌طور بود که هر- از- چندگاهی پدر خانواده برای خرید مایحتاج منزل، اعم از میوه و روغن و دمپایی و کلاً هر متاعی که در دِه قابل یافتن نبود، به شهر می‌رفت. سِفارش‌های مادر در صدر فهرست خرید بود. در واقع، فاصله بین دو خرید، مادر نیازمندی‌ها را در ذهنِ همواره فعال‌اش می‌نوشت و وقتیِ تعداد اقلام به اندازه کافی می‌شد و احتمالاً برای چند ناهار پی‌درپی باید نان و دوغ و کاکل می‌خوردیم، پدر را با زخم زبانی، نیشی یا کنایه‌ای مطلع می‌کرد که وقت خرید است. معمولاً فهرست پیشنهادی مادر برای خرید تنها اولویت پدر بود. اما گه‌گاه می‌شد که خارج از فهرست نیز چیزی خریده می‌شد که به معنای واقعی غافل‌گیر، یا به قول امروزی‌ها سورپرایز، می‌شدیم. البته در همه سفرهای خریدانه پدر ما انتظار سورپرایز داشتیم. همین انتظار هم شیرین بود هرچند اغلب فقط انتظار بود؛ بی‌هیچ محصولی.

پرده دوم

حوالی منزل ما درختان گز زیادی روئیده بودند که هر وقت نگاه‌شان می‌کردم تصویر یک پیرزن چاق جامه ویل‌چاکی‌پوش با موهای حناگذاشته در ذهن‌ام تداعی می‌شد. کسانی که در روستا زندگی کرده‌اند شاید با من هم‌داستان باشند که خاصیت دِه همین است که همه چیز گوییِ جان دارد: دیوارها چهره دارند چرا که بنّا به هنگام کف‌مال و پلاستر با انگشتان مبارک بر آن می‌کشید و در پاره‌ای اوقات اسلیمی‌هایی روی آن خلق می‌شد که چهره‌ای از دل آن قابل تشخیص بود؛ روستاهای همسایه رنگ دارند طوری‌که رنگ‌های‌شان از نوع و تیپ رنگ‌های آشنا نبودند گویی آن رنگ‌ها بیش‌تر از جنس مزه و طعم بودند؛ نخل‌ها درِ گوشی حرف می‌زنند مخصوصاً در ظهر ۵۰ درجه تابستان جنوب که سینه مارها هم از هُرم زمین می‌سوزد. از این رو بود که برای من گزها در چهره آن پیرزن حنابسته تلألؤ می‌کردند. این را هم بگویم که این گزها در ولایت ما بود که این‌قدر توسری‌خورده بودند وگرنه در شهرهای مردم، اسم باکلاسی مانند تاماریکس داشتند. این گونه گیاهی که به منطقه ما آمد مثل خود ما، بدبختی و ناکامی را در شمدی پیچانده و به نام نجابت به او قالب کردند؛ در این هنگامه بوده که نام‌اش را هم دم در گذاشت و با کم‌کاربردترین حروف، اسمی دوباره برای‌اش ساخته شد: گز. بعضی از این گزها استراحت‌گاه شترهای دِه بودند که البته نقش سالاد بعد از خوردن خارشتر نیز برای این کشتی‌های صحرایی ایفا می‌کردند؛ همین‌طور این گزها برخی‌شان گهر رمه‌های بز و میش محل نیز بودند. سیل به‌یادماندنی سال ۶۵ که منطقه ما را حسابی جارو کرده بود آن گزهای پیرزن‌گون را نیز بی‌نصیب نگذاشته بود. برخی‌شان از ریشه در آمده بودند و به همراه آب، راهی سَبَخ‌زار شده بودند و تعدادی نیز با مقاومت بیشتر، بر جای مانده بودند هرچند ماندن‌شان به بهای مُعوج شدن و ناراستی تنه‌شان تمام شده بود. یکی از آن گزهای قُلدُر که درست پشت حیاط ما در کناره آبراهه قنات نشسته بود و بر اثر سیلی سیل، کج شده بود و دیگر آن ابهتِ گذشته را نداشت، شده بود پایگاه بازی ما. کودک بودیم و نیازمند کودکستان. بعضی شاخه‌ها چنان قالب گرفته بودند که نقش کلاچ یا ترمز را برای ماشین‌بازی ما می‌گرفتند. شاخه‌ها و پلیشه‌های دیگر گز هر کدام افزار و دستگاهی می‌شدند و به خوبی از پس زمینه بازی‌های کودکانه ما برمی‌آمدند. تنه گز مذکور چنان مهیب بود که حتی در آن وضعیت واژگون‌شده نیز ارتفاعِ بلندی، حدود ۲ متر داشت که بعضاً نقطه آغاز دایو و پرش ما بود در پاره‌ای از بازی‌های جسورانه.

پرده سوم

در یکی از همان روزهای سینه‌سوز مارها بود که حیدر خبر آورد: «پدر از شهر برگشته». به قول شاعر انگار از بیراه‌های حِله برمی‌گشت و آواز شب داشت. مثل رفتن‌اش که شوق‌ها در دل می‌انداخت آمدن‌اش هم هیاهو می‌انگیخت. من با دست-و-پای لاغر عرق‌کرده که موباریکه‌های بور روی آن، کودکی‌ام- تو بگو معصومیت‌ام- را زار می‌زد، از مسجد سوی خانه دوان شدم. می‌دانستم مینی‌بوس مجید حوالی ظهر، مسافران ولایت ما را پیاده می‌کند. کوکِ کوک! سر ساعت. می‌گفتند چونِ این مینی‌بوس، شخصی نیست باید به‌وقت بیاید و برود. مینی‌بوس زردی که شیشه جلوی‌اش مثل پیشانی یک مرد طاس، خیلی بلند بود و آینه‌های بغل‌اش هم‌چون گوش‌های پسربچه‌ای که زنبوری روی گردن‌اش نیش زده باشد از دو طرف زده بود بیرون بود. می‌گفتند مال اداره پست است. زرد پُستی. شکل خاصی داشت که هم ترسناک بود و هم جالب. بگذریم. به خانه که رسیدم دم در هال، کفش‌های بنددار مشکی خاک‌گرفته پدر را دیدم که داد می‌زد: «بچه‌آدرنالین‌های خسته به پا خیزند و برای سورپرایز، سیستم سمپاتیک را هل دهند». داخل خانه جهیدم و بی‌سلام، روی گردن پدر فرود آمدم:

- سی مو چی اُوُردی؟
-یه چی کشنگی!
-خب چی؟
-شورت.
-شورت؟
-بله شورت. شورت ورزشی.

دست‌پاچه شده بودم. از توی پلاستیک طوسی‌رنگی که زیر ظلّ آفتاب در حال تجزیه شدن بود یک شورت سفید با سه خط قرمز بر کناره‌های‌اش برق زد. لبخند پدر که نشان از قدرت یک بابای نیرومند بعد از ادای وظیفه پدرانه بود مرا به وجد آورده بود. نمی‌دانم تا حالا دیده‌اید وقتی پدری می‌تواند خواهش فرزندش را برآورده کند یا هدیه‌ای، ناغافل، بالای سرش یا کف دست‌اش بگذارد چه شعله غرور زیبایی بر پیشانی‌اش می‌درخشد؟ آن روز من به روشنی درخشش غرور پدرانه را بر پیشانی چین‌برداشته پدرم دیدم و زیر آن نوای هرگز فراموش‌نشدنی شیپور خنده بی‌صدای پدر با پاهای منهوک و نزارم به هوا جستم و خاک نشسته بر کفش‌های مشکی بنددار پدر، در هلهله کودکانه‌ام به هوا رقص برداشتند. مرا برگردانید به آن دقیقه‌ها، به آن روزها، به آن روزهای گرم سینه‌مارسوز که همه فعل‌ها را در زمان حال صرف می‌کردم و هیچ تصویری از ماضی و مستقبل نداشتم. چندباری بود که از او یک ساعت مچی کاسیو مثل همانی که روی دست منصور بود خواسته بودم ولی به هر دلیلی نمی‌شد. اما این بار بدون درخواست برای‌ام هدیه‌ای آورده بود آن‌هم یک شورت ورزشی با سه خط قرمز بر هر طرف‌اش.

پرده چهارم

شورت پوشیده عازم گز کج پیرزن چهره حنابسته پشت خانه شدم. هیأت کودکان، هم‌چون مورچگان غرق در شکر، بر گرد آن درختِ از هیبت‌افتاده می‌لولیدند. یکی می‌خواست هر طور شده دستان‌اش را حول تنه قطور درخت حلقه کند، دیگری در حال مزه کردن شوره پلیشه‌های گز بود تا طعم سالاد اشتران را به تجربه دریابد، آن یکی هم روی یکی از شاخسارهای نیمه پهن مشغول رانندگی بود. بدیهی است دیدن یک پسربچه لخت با شورت سفید با خط‌های قرمز، همه را از تک و تا می‌اندازد. در یک آن، نگاه‌ها همه به من برگشت. می‌دانستم و می‌دیدم که برق سپیدی شورت همراه با سرخی خطوط قرمز جانبی‌اش، برق از سر هم‌بازی‌های‌ام پرانده بود. بی‌عذر و پرس، هم‌چون یک سواره‌نظام فاتح خوش‌لباس که به تازگی از امپراطور، شِنِل هاوس‌هُلد هبه گرفته برای عرض اندام با یک جست از تنه فروافتاده گز بالا رفتم. به بالا که رسیدم خشک ایستادم تا هم‌بازی‌ها قدری از تماشای شورت سفید با خط‌چین‌های قرمز لذت ببرند. مثل یک ژیمناست، دستان نحیف‌ام را از دو طرف باز کردم و یک صلیب شورت‌پوش را در بالای تنه گز سیلی‌خورده به نمایش گذاشتم. به عنوان مقدمه پرش، با یک گردش چشم همه را سیر کردم. همه منتظر پرش قهرمانانه صلیب شورت‌پوش بودند. در همان حالی که دست‌های‌ام از دو طرف باز بود روی نوک انگشتان‌ام بلند شدم به‌طوری که کم‌ترین تماس را با تنه گز داشته باشم. کمی به جلو مایل شدم تا پیش‌درآمد پرش را بگذرانم. یک؛ دو؛ سه: پرواز.

پرده پنجم

سقوط ناکام. همه بچه‌ها را سر-و-ته می‌دیدم. صدای خنده تمسخرآمیز را می‌شنیدم ولی صاحب‌خنده را نمی‌شناختم. آویزان شده بودم. در اولین گام پرش، شورت سفید پشت یک شاخه مزاحم گیر کرده بود و من معلق بین زمین و آسمان مانده بودم.

رضا نظرزاده مدیر و مربی مدرسه فوتبال نیک اندیشان بوشهر:

بزرگترین دغدغه ما در بوشهر زمین مناسب ورزشی است

امیرحسین صالحی‌زاده



به دیدن تمرینات تیم مدرسه فوتبال نیک اندیشان بوشهر رفتیم. بچه‌های آبی‌پوش این مدرسه با شور نشاط خاصی به دنبال آموزش بودند. آنها با دقت گفته های مربیان خود گوش می دادند. در یک زمان مناسب که وقت استراحت کوتاه از سوی مدیر مدرسه اعلام شد، ما هم وقت را غنیمت شمرده و چند تا عکس گرفتیم و مصاحبه ای کوتاه با رضا نظرزاده مدیر این مدرسه فوتبال انجام دادیم. لازم به ذکر است دروازه بان های این مدرسه زیر نظر فاضل قنبرپور در حال فعالیت بودند.

– با این‌که در فصل تابستان هستیم، استقبال از مدرسه فوتبال شما چگونه بود؟

– تا به حال راضی کننده بود آن‌هایی که ترم اول آمده بودند ترم دوم هم ثبت نام کردند، استقبال هم خوب بوده اگر زمین بیشتری در اختیار داشته باشیم می‌توان نفرات بیشتری را آموزش دهیم.

– همکارانتان چگونه مربیانی هستند ؟

– آقایان فاضل قنبرپور و محمد زنگنه، فعلا همین دو نفر هستند تا ببینیم آینده چه خواهد شد.

– افق کار و برنامه هایتان چگونه است؟

–هدف ما این است که پله پله از رده نونهالان شروع کنیم تا ساخت تیم رده‌های مختلف بتوانیم در مسابقات شهرستان و استان شرکت کنیم. البته بایستی یک عده که مستعد هستند را پرورش بدهیم به تیم‌های دیگر انتقال دهیم اگر امکانات ما جور شد و اسپانسر مهیا گردید چه بسا خودمان در مراحل استانی شرکت کنیم.

– از مسئولین استانی به خصوص مسئولین ورزشی چه انتظاری دارید؟

– در حال حاضر بزرگترین دغدغه ما در بوشهر زمین مناسب ورزشی است. ما در بوشهر چندین زمین کوچک داریم که فقط به درد مدرسه فوتبال می‌خورد یعنی برای رده نوجوانان و جوانان مناسب نخواهد بود. اگر شما یک بررسی کنید کل زمین‌هایی که در بوشهر وجود دارد سه الی چهار زمین است، مابقی به بخش خصوصی واگذار شده است. اگر شهرداری یا تربیت بدنی نمی‌توانند اداره‌اش کنند، به بخش خصوصی واگذار کنند که همه بتوانند بطور مساوی بهره‌مند شوند. متاسفانه کسانی که زمین‌ها را در مزایده برنده می‌شوند فقط خودشان استفاده می‌کنند و به تیم‌های دیگر واگذار و کرایه داده نمی‌شود. متاسفانه در بوشهر دو زمین پایگاه های هوایی و دریایی و دو زمین استادیوم شهید بهشتی وجود دارد که این هم برای همه کفایت نمی‌کند.



پازنان بر آرارات



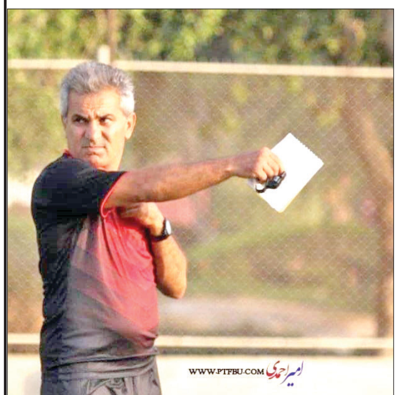
حیدر محمدی و علی ابراهیمی از کوهنوردان باشگاه کوهنوردی وصعودهای ورزشی «پازنان بوشهر» طی یک برنامه ۷ روزه موفق به صعود به قله ۵۱۳۷ متری آرارات در کشور ترکیه شدند.

اعضاء تیم ساعت ۶ صبح از محل اقامت خود در شهر دوبایزید ترکیه واقع در ۳۵ کیلومتری مرز ایران حرکت و در ساعت ۸/۵ همان روز با بستن کوله‌ها از پای کوه صعود خود را آغاز کردند. ساعت ۲ بعدازظهر با رسیدن به ارتفاع ۳۲۰۰ متری در کمپ اول شب‌مانی انجام شد. ساعت ۸ صبح روز بعد از کمپ اول حرکت و ساعت ۱۲/۵ همان روز در ارتفاع ۴۲۰۰ متری به کمپ دوم رسیدند و شب‌مانی دوم انجام شد. شروع حرکت به سمت قله از ساعت ۱ بامداد روز سوم با تجهیزات کامل از کمپ دوم آغاز و پس از ۴ ساعت کوهنوردی بر روی برق و یخ و تحمل سرمای شدید در ساعت ۵ بامداد روز چهارشنبه ۱۱ مرداد ماه موفق به فتح قله آرارات بام ترکیه شدند. برنامه صعود با برگشت اعضاء تیم به محل اقامت خود در شهر دوبایزید ترکیه به پایان رسید.

گودرز خرمزی سرمربی تیم فوتبال ایرانجوان بوشهر:

نه تنها به تیم ایرانجوان، بلکه به ورزش بوشهر اهمیت داده نمی‌شود

مصاحبه از مهدی صالحی‌زاده



– کار با یک عده جوانان جویای نام و بی تجربه خیلی دشوار است، و شما با این طیف از رده سنی در لیگ سه فوتبال ایران ماندگار شدید. از سختی‌های کار و مشکلات توضیح دهید؟

–اول باید عرض کنم که درست است که ما کار شاقی انجام ندادیم، ولی در کل فوتبال بوشهر رو سفید شد. باور کنید اول کار باشگاه ایرانجوان بوشهر مردد بود که در مسابقات شرکت کند یا خیر. چون هزینه و بودجه لازم را در اختیار نداشت. ولی با جلسه‌ای که با مسئولین باشگاه داشتیم قرار شد بازیکنان مستعد بومی را از سراسر استان دور هم جمع کنیم و چند بازیکن با تجربه هم اضافه کنیم. از اسفند سال گذشته تمرینات را شروع کردیم و تنها دو مسابقه تدارکاتی هم انجام دادیم. قرار بود کمبودهایمان را از پست های مختلف از بیرون استان تامین کنیم. مثل دروازه بان، دفاع چپ و یک مهاجم. در آن مقطع زمانی متأسفانه بچه‌های خودمان خوب جواب ندادند و ما تصمیم گرفتیم پنج بازیکن دیگر به تیم ملحق شوند. آن ها آمدند اما متأسفانه نتوانستند خودشان را با تیم ما و آب و هوای بوشهر وفق بدهند. شرایط به گونه‌ای رقم خورد که تصمیم گرفتیم از تیم فصل از بچه‌های خود استان استفاده کنیم.

در چنین شرایطی کار به جوانان میدان ندیده لیگ بزرگسالان خیلی سخت بود و هماهنگی‌شان زمان برد، ولی بحمدالله اکثر بازیکنان در کلیه خطوط خوب کار کردند و جای شکرش باقی بود که در لیگ سه ایران ماندگار شدیم.



–چرا قول هایی که به شما داده می شد، عملی نشد ؟

– نه به تیم ما، بلکه به ورزش بوشهر اهمیت داده نمی‌شود. شما نگاه کنید که پرسپولیس برازجان و گناوه و دریانوردان بوشهر به خاطر مسایل مالی و حمایتی در کجا به سر می برند. همه از مسایل مالی می نالند. با جیب شخصی هزینه کردن خیلی سخت است که در این دوره زمانه تیم داری کرد. ما هم از این قاعده مستثنی نبودیم.

– نقش کاپیتان سال گذشته ایرانجوان (سجاد مشایخ) در امر حمایت مالی شما چگونه بود؟

– خداییش سجاد مشایخ هم از لحاظ روحی، معنوی و مادی کمک حال ما بود و ما از ایشان سپاس گزاریم. البته نه تنها ایشان بلکه دیگر دوستان هم در این رابطه محبت کردند.

–جناب خرمزی چرا وقتی پول هست، بومی‌ها نیستند ولی وقتی پول نیست بومی‌ها باید باشند؟

– فوتبالی‌ها با بنده آشنایی دارند، آیا شده زمان‌هایی که من هدایت‌گر ایرانجوان بوده‌ام دست به جوانگرایی نزنم؟ من بر این اعتقاد هستم که بایستی به جوانان بها داده شود. البته فلسفه هر باشگاهی یا تیم‌های دیگر به خودشان ربط دارد. من نمی توانم قضاوت کنم ولی به خدا قسم هدفم کمک به جوانان این خطه بوده است. هیچ کس به اندازه من جوانگرایی نکرده است و هیچ کس به اندازه من زیر سوال نرفته است. همیشه نوک پیکان منتقدان به سمت من بوده است.

–به نظر شما بیشترین ضربه از کجاهای زمین خوردید؟

–نمی دانم چه بگویم، بازیکنان همه جوان بودند، همه زحمت خودشان را کشیدند. ولی در نهایت ناهماهنگی تیمی و بهای جوانی، مقداری به تیم ما ضربه شد ولی در کل عاقبت به خیر شدیم.

– از همکاران تان در کادر فنی رضایت داشتید؟

– همه اعضای کادر فنی ما بدون چشمداشتی در خدمت ایرانجوان بودند و همین برای ما غنیمت بود. باور کنید ما کمبود بازیکن یا مربی در بوشهر نداریم. اگر زیر ساخت ها در استان درست شود ما حرف های زیادی در ایران خواهیم داشت.

– عملکرد رسانه های محلی و صدا وسیمای بوشهر در بحث حمایت از تیم ایرانجوان چطور بود؟

– واقعاً عالی بودند، تنها سالی بود که تیم خوب نتیجه نمی‌گرفت ولی رسانه ها تا لحظه آخر حمایت کردند. برای فوتبال بوشهر خوب نیست که بگویم در لیگ سه ماندگار شدیم ولی با این جوان ها کار خوبی انجام شد.

– چه صحبتی با تماشاگران خونگرم ایرانجوان دارید؟

–ما شرمنده تماشاگران ایرانجوان هستیم. آنها تا لحظه آخر، تیم را تنها نگذاشتند. همه جوره تیم را حمایت کردند. انشاءالله ایرانجوان را از بالا بالاها مشاهده کنند چون این مهم حق مسلم آن هاست.

– چه صحبتی با مسئولین دارید؟

–آقای جمالی سرپرست اداره آموزش و جوانان استان، تازه سر کار آمده ولی رییس هیئت فوتبال (امیرحسین محتشم) برای ما سنگ تمام گذاشت. اگر ایشان نبود پنجره نقل و انتقالات ما باز نمی شد. وی خیلی همکاری کرد و به نوعی دست راست ما بود. آقای جمالی هم در بدو ورود ۱۰۰ میلیون تومان، به ایرانجوان تزریق کرد، بچه های ما اصلاً دریافتی نداشتند. همین مبلغ بین آن ها تقسیم شد.

–با این همه مشکلات آیا سال آتی سکان هدایت ایرانجوان را بر عده خواهی گرفت؟

–هیچ کس فردای خودش را ندیده و هنوز هیچ چیز مشخص نیست. هر موقع به من احتیاج باشد مانند یک سرباز ایرانجوان در خدمتشان خواهم بود. ولی در این سن و سال ما استرس و اضطراب کشیدن خیلی سخته. فشار خیلی زیاد بود.

– صحبت پایانی؟

– با تشکر از شما که همیشه ما را تنها نگذاشتید و با سپاس از همه عزیزان و دوستانی واقعی که در سخت ترین روزها ما را یاری کردند.

رئیس کل دادگستری استان بوشهر:

کالای ته لنجی نباید توقیف شود

رئیس کل دادگستری استان بوشهر گفت: وقتی کالایی تحت عنوان ته لنجی از مجاری قانونی وارد و حقوق دولت پرداخت شده باشد نباید در استان توقیف شود.

به گزارش خبرنگار ایرنا، مهدی مهرانگیز در نشست خبری با خبرنگاران در دادگستری شهرستان گناوه اظهار کرد: درخصوص کالای ته لنجی و موضوع توقیف خودروهای حامل محموله های این نوع کالاها بزودی در نشستی با حضور استاندار برگزار خواهد شد ودادگستری نیز از کسانی که در این زمینه فعالیت قانونی کنند حمایتی کند.

حلقه انتخابات را تنگ‌تر کرده‌اند

مسعود پزشکیان، نماینده مجلس یازدهم در گفت وگو با انصاف‌نیوز درباره انتخابات مجلس دوازدهم گفت: «ساختاری که این‌ها درست کرده‌اند خیلی حلقه را تنگ کرده است. مقام معظم رهبری حدوداً دو ماه پیش بر اهمیت این انتخابات مجلس تاکید کردند! هیچ‌گاه تا به حال سابقه نداشته که ایشان این‌قدر از پیش بر انتخابات تاکید کنند. به‌رغم تاکید ایشان این‌ها چارچوبی گذاشته‌اند که حلقه‌ی حضور را تنگ‌تر و تنگ‌تر کرده‌اند.» او ادامه داد: «با این قوانین مجلس، گزینش‌هایی که انجام می‌دهند و شیوه‌ای که برای تایید صلاحیت دارند خود به خود به عده‌ای می گویند که نیایید دیگر! الزاماً نیازی به این نیست که افرادی انتخابات مجلس را تحریم کنند.»

قدرت خرید مردم سقوط کرده است

سیدمهدی فرشادان، نماینده مجلس یازدهم در نشست علنی روز گذشته در نطق میان‌دستور گفت: جناب آقای رئیسی دولت سیزدهم صدای مطالبه‌گری فرهنگیان را شنید، رتبه‌بندی معلمان قابل تقدیر است اما این طرح به تنهایی نمی‌تواند رشد همه‌جانبه شاخص‌های توسعه نظام آموزشی را محقق کند. صدای مطالبه‌گری دهک‌های پایین جامعه شنیده شد طرح عادلانه کردن یارانه‌ها قابل تحسین است اما در مقابل تورم افسارگسیخته و بیکاری این طرح نمی‌تواند بهبود اقتصادی مدنظر شما را حاصل کند.»

او ادامه داد: «اگر هیئت دولت سیاست حذف ارز ترجیحی و طرح کمک معیشتی را مانع گرانی نان، دارو و بنزین می‌داند مبارک است اما وقتی قیمت یک کیلو گوشت مرغ به ۱۱۰ هزار تومان می‌رسد یعنی دولت در سیاست اقتصادی‌اش اشتباه کرده، قیمت‌ها در بازار سرسام‌آور و ناامیدکننده است، قدرت خرید مردم پایین نیامده، قدرت خرید مردم سقوط کرده است.»

افراطیون و یک‌دست‌سازی

حسن بیادی، دبیرکل جمعیت آبادگران انقلاب در گفت‌وگو با ایلنا درباره حل نشدن مشکلات کشور به‌رغم یکدست‌سازی گفت: «این کار را افراطیون انجام دادند. آن‌ها دور هم نشستند و این کار بیهوده و پرضرر را انجام دادند و نتیجه‌اش هم همین است که می‌بینیم. جالب است همین گروهی که همدل بودند، الان چند دسته شدند و این نشان می‌دهد کارشان احمقانه و با توهم و بی‌برنامه بوده است و جواب نداده. یکی از آن‌ها هم پاسخگو نیست.» او ادامه داد: «رؤسای باند و یا ائتلاف غالب و پیروز ظاهری در رقابت‌های انتخابات ناعادلانه گذشته که این کار را انجام دادند، حتی جلوی دوربین نمی‌آیند تا پاسخ مردم را بدهند. کجا موفق بودند؟»

مقایسه تطبیقی آموزش در ایران و چند کشور

با نگاهی اجمالی به کتب درسی در ایران و کشورهای انگلیسی زبان

زیبا راستیان



این مقاله با درنظر داشتن نوشتاری از علیرضا عابدین (روانشناس)، که ایده ی نگارش این نوشتار را در ذهن اینجانب تداعی کرد سعی درمقایسه کتابهای درسی کشور ایران با کتاب انگلیسی Cambridge English for Schools را دارم، کتابی که سابقه تدریس چند ساله‌ی آن را در مقطع راهنمایی مدرسه ی فرزانگان بوشهر دارم.

چندی پیش نموداری دیدم که علیرضا عابدین (روانشناس) ترسیم کرده بود که در آن محتوای کتاب فارسی اول دبستان ایران با دو کشور غربی و شرقی یعنی آلمان و چین مقایسه شده بود. نتیجه‌ی تحلیل نمودارها نشان می داد که «در کتاب‌های درسی آلمان کودکان استقلال طلب، هدفمند و نگاه رو به جلو دارند. در چین کودکان را مهرورز، بخشنده و تولید کننده بار می آورند با نگاهی دایره وار به اطراف. در ایران کودکان طلب کننده، مصرف کننده، تنبل، مطیع با نگاهی به پایین و از پایین به بالا. به عبارتی دیگر در کتابهای آلمانی و انگلیسی نگاه کودک به روبرو است. یعنی وقتی یک کودک با یک فرد بزرگسال هم صحبت می شود، فرد بزرگسال می نشیند تا تماس چشمی با کودک را به یک خط راست تبدیل کند وچشم خود را با چشم او در یک راستا قرار می دهد. اما در کتابهای درسی ایرانی هنگام صحبت با بزرگسال، نگاه کودک رو به بالاست و این یعنی او به سلطه بزرگسال عادت کرده است (عابدین، ۱۳۹۶)۱.»

کودک ایرانی معمولا تفاوت بین تسلیم و احترام را نمی داند و تشخیص نمی دهد که اطاعت و تسلیم شدن در برابر چه افرادی غیر مجاز است. آمار وحشتناک سوء استفاده جنسی در ایران موید این موضوع است. اگرچه به شخصه معتقدم که بسیاری از آمار واقعی نیستند و آماری که ارایه می شوند به طرز معنی داری دستکاری می شوند.

سال‌های طولانی نسلهای مختلف در ایران در درس اول فارسی کلاس اول دبستان، کتاب را با جمله های «بابا آب داد»، «بابا نان داد» آغاز کرده‌اند. این جملات عملا این ذهنیت را به صورت قوی در کودک ایجاد می کند که باید همیشه برای نان خوردن متکی به پدر بود. حس استقلال طلبی هیچ‌گاه در طول تحصیل به کودک و نوجوان منتقل نمی شود. وابستگی به پدر بتدریج تبدیل به اطاعت می شود نه احترام. در کتاب اول دبستان در ایران، "مادر" هیچ نقشی در برآورده کردن نیازهای اقتصادی خانواده ندارد. او یا در حال آشپزی است یا در حال خیاطی. در نقاشی های کتاب، کودک نگاهش از پایین به بالاست. در کشورهای دیگر بزرگترها برای این که باکودکان صحبت کنند باید خود را تا ارتفاع قد او پایین بیاورند به طوری که صورت‌شان هم‌ردیف صورت کودک باشد و چشمها در یک راستا قرار بگیرند و فرزند در آخر صحبت در اغوش کشیده می شود.

در کتاب های انگلیسی فعل can (توانستن) از نخستین فعل هایی است که کودک یاد می گیرد و باید با آن جمله بسازد. این فعل به او احساس توانایی می دهد و«توانستن» در ضمیر او حک می‌شود. او یاد می گیرد که می تواند ببیند، حس کند، راه برود و...

پس از آن فعل های آواز خواندن، بازی کردن، نواختن موسیقی، و رقصیدن می آید. دنیای شاد و کودکانه اش با نشاط آغاز می شود تکرار فعل thanks در جمله های مختلف احساس سپاسگزاری را در او بر می انگیزد.

کتابهای درسی بخصوص دبستانی باید کلا عاری از خشونت و متناسب با سن کودک باشند. تشویق به داشتن اسلحه، سلاحهای گرم و سرد، خشونت را در ضمیر کودک نهادینه می کند. به همین دلیل است که روانشناسان توصیه‌ی اکید دارند که هرگز برای یک کودک اسلحه اسباب بازی نخرید و کادو نبرید. عدم آرامش روانی و حس عدم امنیت از کمترین عواقب آن است. آموزش صحیح در دوره های پیش دبستانی و دبستانی به طرز چشمگیری از آمار خشونت در جامعه می کاهد. بنا به آمارهای قوه قضاییه حدود پانزده میلیون پرونده ی ثبت شده در دادگاه های ایران در جریان است. این در حالی است که پرونده های شوراهای حل اختلاف در این آمار نیامده‌اند. اگر به ازای هر پرونده حداقل چهار نفر را در آن به هر نحوی مرتبط بدانیم می شود حدود شصت میلیون نفر به نوعی درگیر پرونده هستند. شاید بگویید معمولا هر پرونده یک شاکی و یک متشاکی دارد اما خانواده های این‌ها بطور مستقیم یا غیرمستقیم متاثر از این پرونده هستند.

با ورق زدن روزنامه‌ها متوجه می شویم که نزاع‌های خیابانی در بسیاری از موارد به سادگی و به بهانه حتی واهی منجر به قتل می شوند. درگیری‌های استادیوم های ورزشی و خشونت در آن اگر چه بحث طولانی و کارشناسانه‌ای می طلبد و دلایل مختلفی دارد (جو صد در صد مردانه ی آن دلیل بزرگی است)، یکی از دلایل آن حس خشونت طلبی است.

تفاوت بسیار چشمگیر دیگرآموزشی، وقت شروع مدرسه است. در ایران ساعت شروع کار مدارس ۷:۳۰ صبح است و این لازمه اش این است که در بهترین حالت بچه ها از ساعت ۶:۳۰ بیدار شوند، آماده شوند، صبحانه بخورند... چون در مدارس هم ساعت صبحانه خوری ندارند پس باید یا با عجله و ناکافی صبحانه بخورند یا ناشتا به مدرسه بروند که در روند یادگیری تاثیر معکوس دارد. در بسیاری از کشورها ساعت شروع کلاسها ۹ صبح است که بچه ها خواب شبانه ی کامل داشته اند و چون اداره ها هم همین ساعت شروع به کار می کنند، مشکلی برای رفت و آمد آن ها توسط والدینشان ایجاد نمیشود.

از دیگر تفاوتهای آموزشی، حجم زیاد کتابهای درسی و تکیه بر محفوظات دانش آموزان و نه اولویت دادن به یادگیری مطالب کتاب عامل دیگری برای نداشتن رغبت آن ها سر کلاسها می شود. تاکید نکردن بر هنر و ورزش باعث می شود دانش آموزانی نور چشم شوند که دروس را خوب حفظ می کنند، بدینگونه بسیاری استعدادهای هنری و ورزشی به هدر می روند. در حالی که در بسیاری از نقاط جهان، یادگیری بر مبنای بازی، مشاهده ، پژوهش در طبیعت و مباحثه و تفکر نقادانه است. مغز های جوان نبایستی از دانش ها و معلوماتی انباشته شود که درصد بالایی از آن غیرضروری است و در نتیجه ممکن است پس از چند سال آنها را به کلی فراموش کنند.

کلاسهای معلم محور آفت دیگری برای دلزدگی از کلاسهاست. نبود مباحثه و تبادل نظر جز خستگی و کسالت نتیجه ی دیگری در بر ندارد.

نکته ی بعدی، تاکید بر آموزش شهروند جهانی شدن است که باید در مدارس ایران آموزش داده شود، این آموزش ها شامل نکات زیر می تواند باشد:

*دبستان:

_آموزش عبور و مرور در خیابان و آشنایی با قوانین راهنمایی و رانندگی که در کاهش آمار تصادفات بسیار موثر خواهد بود. مانند استفاده از کلاه ایمنی هنگام دوچرخه سواری، موتور سواری، استفاده از اسکیت و هر وسیله ی نقلیه ی دوچرخ.

_ احترام به محیط زیست و روشهای مراقبت از آن.

_ بدانند بعضی محصولات که در خانه یافت می‌شوند می توانند مضر باشند مانند داروها و سموم

_ بدانند چه اشخاصی برای امنیت آنها قابل اعتماد هستند و به آنها آموزش داده شود در موارد خاص از چه کسانی باید کمک بگیرند.

_ در مورد تغذیه ی صحیح و خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های مفید اطلاعاتی کسب کنند.

_ در مورد بهداشت فردی و عمومی به زبان ساده اطلاعاتی کسب کنند.

- بتوانند در مورد احساسات خود با دیگران صحبت کنند، آن را کنترل کنند و روش‌های همدلی با دیگران را یاد بگیرند.

*دبیرستان:

چون در این مرحله، دانش آموزان بالغ تر، مستقل‌تر و دارای اعتماد بنفس بیشتری می شوند و حس عدالتخواهی و مسئولیت اخلاقی در آنها رشد می‌کند و شروع به انتخاب می کنند، بایستی رفتار اولیای مدرسه به گونه ای باشد که دانش آموزان باور کنند که می توانند بر کشور و منطقه و حتی جهان تاثیرگذار باشند. همچنین در این مرحله به بلوغ جسمانی می رسند و نیازمند حمایت‌های معنوی بیشتری هستند.

در این مرحله به آن‌ها بیاموزید:

_ «نه» گفتن را تمرین کنند وآن‌ها را از آثار مخرب فردی و اجتماعی مواد مخدر آگاه کنید.

_با صبر و حوصله به نظرات مختلف گوش کنند و با تعامل و گفتگو نظرات خود را بیان کنند.

_ در امور خیریه و سایر فعالیت‌های اجتماعی شرکت کنند.

_ در مورد سرودن شعر، داستان گویی و نقاشی خود را بیازمایند وآثار خود را در کلاس ارایه دهند تا استعدادها شکوفا شوند و پرورش یابند.

_به آثار ملی، مفاخر کشور خود و الگوها احترام ویژه بگذارند.

_در مورد نژادپرستی، احترام به اقوام، عدم تمسخر دیگران، احترام به تفاوتها و معلولیت های افراد در کلاس صحبت کنند.

_ استفاده ی هدفمند و سازنده از فضای مجازی را یاد بگیرند و این‌که این فضا چگونه می‌تواند آموزنده و مفید یا تا چه حد می تواند مخرب باشد.

_ یاد بگیرند که با افراد سالمند در خانواده و اجتماع چگونه برخورد کنند و احترام بگذارند و یا از تجارب خود برای دیگر دانش آموزان صحبت کنند یا در مورد آن انشا بنویسند.

از مهارتهایی که باید به آن توجه ویژه داشت پایبندی به اخلاقیات است. از تدریس شعارگونه و خارج از حوزه ی زندگی باید به جد خودداری شود. اخلاقیات از تقلید رفتار در وجود افراد نهادینه می شود نه از حفظ کردن دروس (به عمل کار برآید به سخندانی نیست). رفتار و اخلاق افراد خانواده و اولیای مدرسه و صداقت و درستکاری آن‌هاست که بذر اخلاق و انسانیت را در ذهن دانش‌آموزان می کارد. اگر اولیاء خانه و مدرسه به این نکات توجه نکنند، کودک از همان زمان دروغ و تزویر را یاد می گیرد و با این عادت و اخلاق رشد می‌کند. چنین کودکانی برای دروغ‌های بزرگتر، جاسوسی و خیانت آماده می‌شوند و دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند این صفت و غریزه را ریشه کن نماید.

منبع:
https://khabgard.com/۲۶۴۴/کتاب-اول-دبستان

شنای پرماجرا در دریای بوشهر

نادر اقدام



۶۵ سال پیش در ایام کودکی در بندر بوشهر، ما هیچ گونه سرگرمی مثل استخر، تلویزیون، کامپیوتر و بازی‌های کامپیوتری، موبایل یا لپ تاپ نداشتیم و تا سالها خیلی از منازل فاقد لوله کشی آب شیرین و لوازم خنک کننده مثل کولر و یخچال برقی بودند و حتی بعضی از منازل فاقد پنکه سقفی یا رومیزی بودند. بچه‌ها برای تفریح و بازی‌های دسته جمعی و فرار از گرمای طاقت فرسای منازل همه از اسکان و قرار گرفتن در منازل فراری بودند. در هر محل یکی از بچه‌ها مسئولیت رهبری و فرماندهی سایر بچه‌ها را به عهده می گرفت و مابقی از وی فرمان می گرفتند. میدان‌های بزرگ در هر محله نعمتی بود. صدای برخورد توپ فوتبال به دیوار ساروجی منازل همچون ناقوس کلیسا همه بچه‌ها را فرا می‌خواند و آنها را که در سکوت سنگین «چه کنم» منازل و محلات بودند به وجد می‌آورد و به دور خود جمع می کرد. بازی‌های فیزیکی و دسته جمعی صبح‌ها معمولاً تا ساعت ۹ و ۱۰ طول می کشید و در بعدازظهرها بعد از تعطیلی مدارس که اکثراً در آن سال‌ها دو شیفت بود تا قبل از غروب آفتاب در محلات مرسوم بود. بچه‌های محله کوتی به علت نزدیکی به دریا و داشتن سواحل تمیز و یکدست ماسه‌ای و بدون سنگ و گسار (تخته سنگ‌های آهکی تیز) در بخش اعظم خط ساحلی از سه راهی ششم بهمن (انقلاب کنونی) تا نزدیک پلاژ بوشهر روبروی شهرداری کنونی در دریا شنا و بازی می کردند.

صبح‌ها بعد از اتمام بازی به خصوص در روزهای گرم تابستان بستگی به بازی‌های رایجی از قبیل چوکیلی، هاکی، هفت سنگ، جزبازی، گل بگیرشده، تنگسه، فرفره و کاغذ هوا که دست‌ساز خود بچه‌ها بود، تیرمایه بازی، دوچرخه سواری، گاری بازی، و تشتک بازی به دریا می‌رفتیم. معمولاً روبروی تجارتخانه مرحوم محمد ملکمی (پدر مرحوم هوشنگ) و کنار کارخانه یخ‌سازی مرحوم وزیری (پدر محمد) از پله‌های سنگی که در دو طرف دیواره ساحلی که به بلت معروف بود و ارتفاع آن در محل از سطح دریا حدودا شش تا هفت متر می‌رسید به پایین رفته و بعد از درآوردن زیر پیراهن و دمپایی‌های‌مان خود را به دل دریا می‌زدیم. کسانی که بزرگتر و قویتر از دیگران بودند وظیفه آموزش و یاد دادن شنا به سایرین را به عهده می‌گرفتند و از سایر بچه‌ها مواظبت می‌کردند.

اولین مرحله شنا کردن، آب زدن به داخل گوش‌ها بود. سپس آموزش زیر آبی یا شنای قورباغه در عمق یک متری آب بود. مرحله بعد از آن یادگیری شنای کرال و قورباغه روی آب بود.

برای زیر آب رفتن شش‌ها را پر از هوا می‌کردیم و غوص می‌کردیم، وقتی به عمق ۴ یا ۵ متر می‌رسیدیم رسیدن به ته دریا سخت بود چون فشار آب ما را به سمت بالا هل می‌داد. برای اثبات رسیدن به ته دریا به دیگر دوستان باید مقداری ماسه را از کف دریا با خود به بالا می‌آوردیم و به دیگران نشان می‌دادیم.

خوردن سیب ترش و هندوانه در فصل تابستان با آب شور دریا برای بچه‌ها بسیار لذت‌بخش بود به خصوص خوردن سیب ترش که با نمک دریا آغشته می‌شد.

روزهایی که دریا آرام و فاقد دول (عروس دریایی) بود کافی بود یک نفر از بچه‌ها پیشنهاد بدهد: «چه کسانی حاضرند برویم برد غراب؟» (board به معنی کنار، نزدیک و غراب نوعی کشتی بزرگ.) بچه‌های گروه هم که نمی‌خواستند کم بیاورند و نزد سایرین ترسو جلوه کنند و این‌که مبادا انگ «بچه ننه» به آن‌ها بزنند، همه با هم اعلام آمادگی می‌کردند و دل به دریا می‌زدند. البته ترس از حمله بمبک (کوسه ماهی) موجب می‌شد که با دست و پا زدن اضافی و سر و صدا به وجود آوردن، خود را دلداری بدهیم و به حساب خود کوسه ها را فراری می دادیم.

اگر چه این کار ما سبب می شد که ماهی‌های پرنده (flyingfish) تا ارتفاع پنج شش متر از سطح دریا بیرون آمده و به پرواز در آیند.

شنا کردن به طرف غراب معمولاً یک تا دو ساعت طول می کشید.

هر وقت خسته می‌شدیم روی آب و رو به آسمان به پشت می‌خوابیدیم و بدون دست و پا زدن به استراحت می‌پرداختیم. پس از رفع خستگی مجددا به شنا می‌پرداختیم. آب شور به علت املاح زیادی که دارد از آب شیرین سنگین تر است، لذا شناور شدن‌مان روی آب شور بسیار راحت بود.

وقتی متوجه می‌شدیم که از ساحل خیلی دور شده‌ایم به فرمان سرگروه همگی به سمت ساحل برمی گشتیم.

کسانی که همیشه برای شنا کردن ما را همراهی می‌کردند، عبارت بودند از: ماشاالله و سیروس خباز ثابت، عیسی یاقوت‌زاده، محمود صائب، رضا فرجامی، صادق بختیاری، مهرداد سیار و...

در روزهای اول به علت عدم آشنایی با نیروی جزر و مد دریا و مسیر آب، وقتی به سوی ساحل برمی‌گشتیم معمولاً چون آب در آن ساعت در حال جزر بود قدرت و کشش جزر آب ما را به



سال ۱۳۴۱، بندر بوشهر، چه باغ (باغ مرحوم هوشنگ ملکمی)
از راست: مسعود اقدام، نادر اقدام، ناصر اقدام، هادی ملکمی، محمود مشفقیان، مرحوم کاظم چلویی، همت ملکمی

طرف جنوب ساحل (به طرف باشگاه ایرانجوان کنونی) می‌کشید. اما گاهی به جای این‌که روبروی منزل ملکمی از آب بیرون آییم، معمولاً طرف‌های آب انبار قوام خود را از آب بیرون می‌کشیدیم. نزدیکی‌های ساعت ۱۲ ظهر بود که همه سریع خود را به وسایل‌مان که در ساحل جا گذاشته بودیم و دست نخورده بود می‌رساندیم و به سرعت به طرف منازل خود می دویدیم. چون تا قبل از رسیدن پدرمان از سرکار همه می‌بایستی در حوض یا با کشیدن یک سطل آب شیرین از آب انبار، آب تنی کرده و شوری آب دریا را از بدن جدا نماییم و به اصطلاح خود را شیرین کنیم. در آن زمان کنار خط ساحلی سکوتی رویایی حکمفرما بود و تردد وسایل نقلیه به ندرت صورت می گرفت بخصوص در صبح های زود دیدن لاک پشتها و دلفین‌ها که ما بچه ها فکر می کردیم کوسه ماهی است چون در پشت کمرشان برآمدگی شبیه کوسه داشتند هر روز عادی بود. مارهای آب شور که معمولاً به رنگ مشکی با خال های زرد رنگ در آب ها مشاهده می کردیم بعضی وقت‌ها ما را به حیرت و هراس وا می داشت ولی هیچ وقت ندیدیم و نشنیدیم که کسی در آب شور توسط این مارها گزیده شده باشد.

هر وقت یکی از بچه‌ها از روی ناشی گری توسط عروس دریایی مورد حمله واقع می‌شد و دنباله ی عروس دریایی که به شکل خوشه‌های انگور است و به آن شرابه می گویند، پوست بدن را زخمی می کرد که به شدت خارش و سوزش داشت و تنها راه درمان آن مالیدن مقداری آبلیمو در محل گزش بود.

حرکت ستاره‌های دریایی در آب‌های کم عمق برای مان دیدنی بود. عروس‌های دریایی که هم رنگ آب و به شکل کاسه‌های بلوری و شفاف بودند و شرابه داشتند را با احتیاط از آب می گرفتیم و در ساحل می گذاشتیم. با تابش آفتاب به آن‌ها، مانند یخ آب می‌شدند و از بین می‌رفتند.

فریاله یا سنگ ماهی در مناطق کم عمق و در بستر های گلی و صخره ای زندگی می کند و همیشه در محیط خود به شکل استتار به سر می برد و حدودا سیزده خار در پشت کمر آن وجود دارد. پا گذاشتن روی کمر آن در هنگام راه رفتن در آب بسیار خطرناک است. هنگام شنا ما بیشتر از همه از فریاله‌ها، دول، لقمه و بمبک می‌ترسیدیم. بعدها که بزرگتر شدیم به تجربه ساعت شروع جزر و مد را با حرکات اجسام پلاستیکی شناور روی آب و با حرکات ماهی‌ها که همیشه بر خلاف جهت آب حرکت می کنند یاد گرفتیم.

سفره ماهی (لقمه) برعکس کوسه ماهی حیوان بی‌آزاری است و مهاجم نمی باشد و بسیار باهوش و بازیگوش است. محل زندگی آن‌ها در آبهای کم عمق و ماسه‌ای است. روزها به استراحت می‌پردازند و شبها به شکار می‌روند. از خطرناک‌ترین سفره ماهی‌ها سفره ماهی برقی است که در تورهای ماهیگیری دریانوردان فراوان یافت می‌شود و در حالت حمله کردن از خود توان تولید ۲۰۰ ولت برق را دارند. دست زدن به آن‌ها بدن را تا ساعت‌ها بی‌حس و کرخت می کند حتی ممکن است موجب مرگ شود. دم سفره ماهی برقی فاقد خار است.

شیرجه زدن در دریا از پله‌های نزدیک به آب که فاصله ی آن یک متر بود شروع می‌شد و بعدها که در شیرجه زدن مهارت پیدا می کردیم از بالای دیوار ساحلی در آن شیرجه می‌زدیم. زمانی که زیرآبی می رفتیم سعی می کردیم برای مراقبت از خود و نزدیک شدن به دوستان و برخورد نکردن به سن‌گها و سایر اجسام مانند شیلوهای شناور (انگور دریایی) چشمان خود را باز نگه داریم. مسابقه زیرآبی رفتن و نفس گیری در آب معمول بود. چون در ایام کودکی در بوشهر پوشیدن مایو رسم نبود و هیچ فروشگاهی هم لباس شنا به فروش نمی‌رساند و پوشیدن آن برای بچه‌ها تابو بود، همه بچه‌ها شورت های خود را با کمربندی به کمر خود محکم می‌بستند. قانون نانوشته‌ای داشتیم که هیچ‌یک از بچه ها حق نداشت قبل از سایرین از دریا بیرون آید. اگر کسی قصد داشت که شنا کردن را ترک کند و به ساحل برود همه با غوص کردن مقداری ماسه دریا را از کف دریا برمی‌داشتیم و با پرتاب ماسه به سمت او، وی را گلی کرده مجبور می‌کردیم که به آب بازگردد.

هر وقت در بازی‌های دسته جمعی دست و پایمان زخمی می شد بهترین دارو و درمان زخم‌های عفونی، چندین بار شنا کردن در دریا بود که زخم‌ها را التیام می داد. البته چون دریا رفتن بچه‌ها همیشه باعث نگرانی خانواده‌ها بود وقتی به منزل می‌رسیدند مادران با مهارت و یک آزمایش ساده یعنی زبان زدن به شانه بچه‌ها پی می‌بردند که آیا آن‌ها به دریا رفته‌اند یا نه. اما با تعهد از مادر قول می‌گرفتیم که شکایت ما را به پدر نکند. چون تنبیه دریا رفتن بدون اجازه مجازات سنگینی در پی داشت.

بدهی دولت روحانی منتفی است؟

محمدجواد آذری‌جهرمی، وزیر پیشین ارتباطات در کانال تلگرامی خود نوشت: «آیا می‌توان گفت که با آزادسازی ۶میلیارد دلار، معادل ۳۰۰هزار میلیارد تومان، از درآمدهای ارزی دولت قبل که به دلیل تحریم در بانک‌های کره بلوکه شده بود؛ عملاً موضوع ادعایی بدهی ۲۷۰هزار میلیارد تومانی دولت قبل برای دولت جدید منتفی است و به عبارت دیگر دولت روحانی خزانه را با مثبت ۳۰هزار میلیارد تومان به دولت جدید تحویل داده است؟»

فعالیت ۲۱ هزار طلبه در مدارس

معاون تبلیغ و امور فرهنگی حوزه‌های علمیه اعلام کرد: «در سه سال گذشته حدود ۶ هزار نفر از طلبه‌های خواهر و برادر از طریق ماده ۲۸ و آزمون استخدامی، پس از طی دوره‌های آموزشی وارد آموزش و پرورش شده‌اند.» حسین ملانوری، به ایلنا گفت: «در سال‌های اخیر طرح امین با سرعت خوبی پیش رفته است، در ماه‌های سال گذشته پس از احصا و پالایش آمارها به عدد ۲۱ هزار طلبه در طرح امین که در مدارس آموزش و پرورش فعالیت می کنند، رسیدیم.» او ادامه داد: «از سال گذشته توسعه طرح امین مورد توجه قرار گرفته است، برای همکاری با طلبه‌ها با سطح دو حوزه پیش رفته‌ایم و کسانی که قرار است با آموزش و پرورش همکاری کنند حداقل باید سطح دو باشند. ابتدا از این طلبه‌ها مصاحبه‌ای براساس اقتضائات مدارس گرفته می‌شود و توانمندی‌های آن‌ها را می‌سنجند.»

گرمترین تابستان تاریخ

به گفته یکی از مقامات ارشد برنامه تغییرات آب و هوایی اتحادیه اروپا، تابستان امسال (۲۰۲۳) به احتمال زیاد گرم‌ترین تابستانی است که جهان تا به حال به خود دیده است. به گزارش ایسنا، این وضعیت، هشداری جدی برای کره زمین است که در دو ماه گذشته در بسیاری از مناطق، دماهای بالا و بی‌سابقه را تجربه کرده است. «سامانتا برگس»، معاون مدیر خدمات تغییر اقلیم «کوپرنیک» اتحادیه اروپا در مصاحبه‌ای به خبرگزاری آناتولی گفت: «پس از ثبت دماهای بالا در ماه‌های ژوئن و ژوئیه به احتمال زیاد این تابستان، گرم‌ترین تابستان در تاریخ هواشناسی جهان خواهد بود.» براساس داده‌های کوپرنیک، ششمین ماه از سال جاری میلادی، گرم‌ترین ماه ژوئن در تاریخ ثبت شده بوده و سال جاری با ثبت دمای بالای روزانه از اوایل ماه ژوئیه نیز همراه بوده است. بر همین اساس روز ششم ژوئیه به گرم‌ترین روز در تاریخ هواشناسی تبدیل شد، زمانی که میانگین دمای جهانی به ۱۷/۰۸ درجه سانتیگراد رسید و رکورد قبلی را که مربوط به ماه اوت ۲۰۱۶ بود، شکست. همچنین سه هفته اول ژوئیه نیز گرم‌ترین دوره سه هفته‌ای ثبت شده بوده است.

ریزش ۵میلیون گردشگر

رفیعی، رئیس انجمن صنفی دفاتر گردشگری از ریزش ۵میلیون گردشگر خبر داد و گفت: «ترکیه سال قبل از کرونا ۴۰میلیون گردشگر ورودی داشت، بعد از کرونا، یعنی سال گذشته ۵۱میلیون گردشگر ورودی داشته است. این یعنی نه‌تنها آسیب کرونا را جبران کرد بلکه رکورد گردشگری خود را شکست. در حالی‌که ما قبل از کرونا ۹میلیون گردشگر ورودی داشتیم و امروز به استناد آمارهای موجود، چهارمیلیون گردشگر ورودی داشتیم.» به‌گزارش دیده‌بان ایران، حرمت‌الله رفیعی در ادامه با انتقاد از لایحه حجاب و عفاف و تاثیر آن بر گردشگری گفت: «به دنبال این هستند که برای آژانس‌های هواپیمایی، مسافران و گردشگران قوانین بگذارند درحالی‌که فقط برای اماکن عمومی و مکان‌های دولتی می‌توانند اعمال‌کنترل کنند.»



هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف‌پور
مدیر مسئول وسردبیر: دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ – ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

تغییر کاربری زمین فرودگاه و سقوط هواپیما

نگرانی مردم گناوه در ازدست دادن زمین فرودگاه

هادی برمکی: زمین فرودگاه گناوه بیش از ۵۰سال است که سند ملی دارد، اما ظاهرا که نه واقعاً سند آن از فرودگاه به نام مسکن و شهرسازی انتقال یافته است. با تغییر کاربری زمین فرودگاه از حمل و نقل به مسکونی در صدد هستند پروژه مسکن ملی را آن محل اجرا کنند. نکته جالب اما، موضع گیری عجیب فرماندار و استاندار است. مدیر ارشد استان و مدیر ارشد شهرستان ابتدا ابراز بی‌اطلاعی کرده‌اند و سپس اعلام کردند اجازه اینکار داده نمی‌شود غافل از این که هر دو در بازی مدیران ارشد دولت نیستند و کار از کار گذشته است. در تمام این سال‌ها زمین فرودگاه روزهای جمعه شاهد برگزاری مسابقات فوتبال محلاتی‌ست. بیش از بیست زمین فوتبال در قسمتی از زمین فرودگاه به وجود آمده است که هر هفته شاهد بازی‌های متعدد فوتبال است. انجام هم‌زمان بیست بازی محلاتی در زمین‌های فرودگاه اتفاق بی‌سابقه‌ای است که نظیر آن را در کشور نخواهید دید. با کج سلیقگی تازه دولت و انفعال غیرقابل باور استاندار و فرماندار به زودی شاهد سوت پایان مسابقات فوتبال محلات گناوه نیز خواهیم بود. تیر خلاصی که تبعات اجتماعی آن را استاندار و فرماندار خواهند دید.

گناوه قبلا شاهد جانمایی بد، زشت و توهین‌آمیز مسکن مهر در یکی از بهترین نقاط ساحل و مجاور محله نوروز آباد بود که بر حسب اتفاق آن‌جا هم محل تمرین باشگاه‌ها و بازی محلات بود و حالا با انجام مسکن ملی در دل محله نوروزآباد و زمین‌های فرودگاه گلی بوده است که به سبزه آراسته شده است.

توسعه گناوه در این سال‌ها هر چی بود و نبود با همت مردم بود، از ساخت بیمارستان گرفته تا مدرسه و درمانگاه و اورژانس ۱۱۵ اما این مردم همیشه از دولت صدمه دیدند و این آخری گل به خودی تلخی بود که در دقیقه ۹۰ زده شد و شاید فرصت جبران نباشد. به بهانه‌ی وعده‌های واهی زمین فرودگاه را تبدیل به آسمان‌خراش‌های زمخت، نازیبا و زشت نکنید، تن پر زخم گناوه طاقت شلاق شرم را ندارد. این گل به خودی را تاریخ فراموش نخواهد کرد./یاران سبز

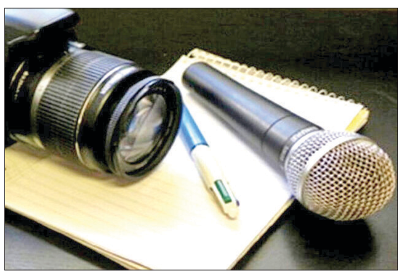
اگر خبرنگار بمانی تنها می‌شوی...!

دکتر سجاد بهزادی



کلام نخست:
روز خبرنگار را به جامعه رسانه ای کشور و خبرنگاران پر تلاش میهنم تبریک می گویم.
هر کدام از ما به گونه ای عاشق نوشتن شدیم. پدرم و ساک دستی اش را هرگز فراموش نمی کنم. او اقماری کار شرکت نفت بود و هر دو هفته یک بار، با پرواز به محل کار می رفت وبعد از دو هفته کار در یکی از جزائر نفتی ایران، به خانه برمی گشت. دانش پدر فنی بود و سواد مکتبی داشت. در مسیر پرواز، روزنامه خودش و دیگر همکارش را در ساک دستی کوچکی می گذاشت و هنگام برگشتن برای من می آورد.
۳۰ سال پیش به زحمت نسخه های تازه روزنامه در محل زندگی من پیدا می شد؛ اما پدر روزنامه را داغ داغ به دست من می رساند. آن زمان ۱۷ سال سن داشتم. آرام آرام ، عاشق خواندن ، نوشتن و کار روزنامه نگاری شده بودم. بوی کاغذ روزنامه و تمرکز بر نوشتن واژه ها، دیوانه ام کرده بود. در رسانه های استانم قلم می زدم و دغدغه های اجتماعی ام را می نوشتم. پدر این را فهمیده بود و نگران آینده من بود. مدام از من می پرسید"کار و بارت چیست" و من در جواب می گفتم پدر جان، خبرنگارم.
هنوز پول درس و مشقم را از پدر می گرفتم و از خودم چندان درآمد مستقلی نداشتم. پدر با این مسئله چندان مشکلی نداشت و فقط می خواست من درس بخوانم. او که همیشه خبرها و رویدادهای ایران و جهان را از طریق تلویزیون رسمی و رادیو دنبال می کرد، در اواخر عمرش تنها یک جمله به من گفت " اگر خبرنگار بمانی تنها می شوی...".
او عاشقانه نوشتن، خواندن و تصویر من را در نشریات می دید و این جمله پدر توصیه ای برای دست کشیدن از نوشتن نبود، اما نگران آینده من بود. او نگران بود یک روز تنها شوم و آرزوهایم همه بر باد رود. حرف پدر چندان بی راه نبود و من امروز از پس ۲۵ سال روزنامه نگاری ، تنهایی را در همه این سال ها احساس کرده ام.

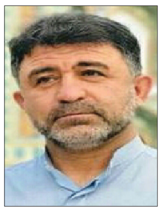
کلام دومین:
– ما تنهائیم زیرا که عده ای در جوامع کم تر توسعه یافته وغیر شفاف بر این باورند، ضرر آزادی یک روزنامه نگار، بیش از سودش است.
– ما تنهائیم و از تنهایی بارها در بند گرفتار شدیم. اما به قول روزنامه هم میهن "بررسی ها نشان می دهد در یک‌سال گذشته بیش از ۱۰۰ خبرنگار بازداشت شده اند، اما جریان اطلاع رسانی متوقف نشد و مثل آب مسیرش را پیدا می کند."
– ما تنهائیم اگر چه خبرهایمان بارها سرخط خبرها شد. بر تاریکی ها نور تاباندیم، اگر چه بارها فضایی سیاه و تاریک بر روزگار ما سنگینی



می کرد. چون شمع آرام آرام در تنهایی خود سوختیم و دوباره روشن شدیم.
– ما تنهائیم اما هرگز از تنهایی نترسیدیم و منتقدانه نوشتیم و هزینه دادیم. بارها سرزنش شدیم اما به راه خود ادامه دادیم. به قول حافظ " در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم/ سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور.
– ما تنهائیم و اگر چه بارها مجبور به سکوت شدیم اما سکوتمان هم معنادار بود و گاهی حتی فریادی رساتر. به قول شاملو: "سکوت سرشار از سخنان ناگفته است . از حرکات ناکرده، اعتراف به عشق های نهان. وشگفتی های بر زبان نیامده."
پدر ۳۰ سال پیش راست می گفت. من و بسیاری از همکارانم همچنان عاشقانه تنهائیم اما مگر می شود دست از قلم برداشت.
شریعتی می گفت " هر کسی توتمی دارد، و قلم توتم من است." می نویسیم تا جان در بدن داریم.
به امید روزهایی بهتر و روشن تر برای ایران عزیز.
" دست از طلب ندارم تا کام من برآید/ یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید".

خبرنگار – مسئولین– جامعه

سید مرتضی کراماتی



صارمی خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی که در ۱۷ مرداد سال ۱۳۷۷ به دست گروه تروریستی طالبان در مزارشریف افغانستان به شهادت رسید و روز شهادت وی در تقویم جمهوری اسلامی به نام روز خبرنگار نامگذاری شده است. این فرصت مناسبی است که بگوئیم نقش خبرنگاران نقشی مهم و اساسی است و خبرنگار به عنوان پل ارتباطی بین مردم و مسئولین و جامعه به وظیفه خود اشراف کامل دارد و رسالت قلم و اندیشه اش کشف است و شهود و بازتاب هر قلم و قدمش، تابناکی عکس العملی را نمایش می دهد و مسئولین با تغییر نگرش که مسئولیت، رئیسی و مدیریت تنها نیست بلکه سوال شونده و پاسخگو بودن در مقابل خدا و قانون و جامعه را بر اساس نص صریح کلام وحی باید باور داشته باشند، خبرنگار را یار و مشاور و همکار خود بدانند البته همکار و مشاوری که حقوقی نمی خواهد و مادیاتی غیر از دعای خیر را طلب نمی‌کند. بی مزد و منت هم انعکاس دهنده‌ی رویدادها و تلاش‌های شما هستند (همان وظیفه ای که گاهی روابط عمومی نداشته‌ی برخی ادارات و نهادها از بازگو کردن و انعکاس آن دغدغه دارند و گاهی برخی مسئولین تصور این دارند که فقط وظیفه روابط عمومی نصب پرچم و پلاکارد است و تصور غلطی که جایگاه این واحد مهم و اساسی گاهی نزول پیدا کرده و تا هنوز راه حلی برایش پیدا نشده است) و هم منعکس کننده دغدغه و درد مردم با هدف فائق آمدن بر مشکلاتی که در آینده خوب یا بد آن نیز مورد سنجش قرار می‌گیرد و بهره مندی از آن تا همیشه (بازنشستگی مدیران) و نسل اندر نسل اگر تسهیل در امور باشد دعا و سرسلامتی و در غیر این‌صورت خدای ناکرده بدگویی و نفرت را به همراه دارد.
مردم امروزه کمتر از چند دقیقه از حادثه و اتفاق و رویدادی در هر گوشه از این عالم، بر بال امواج خبر دار می‌گردند، که نتیجه گوشه‌ای از تلاش‌های پیدا و ناپیدای فرد یا افرادی است که خبرنگار نامیده می شوند و به جاست در این وانفسای نام و نان، دست به درگاه کبریایی خداوند نون و القلم بلند کرده و با گرامیداشت یا و نام خبرنگارانی که در بین ما نیستند و ادای احترام به همکاران و تلاشگران عرصه ی خبر و رسانه و سربلندی و شادابی مردم سرزمینمان، گل لبخند بر لبها شکوفا ببینیم.

حمایت مردم گناوه از اقدام استاندار بوشهر برای حفظ زمین فرودگاه این شهر

شماری از مردم و فعالان اجتماعی گناوه از احمد محمدی زاده استاندار بوشهر درخصوص حفظ زمین فرودگاه این شهرستان حمایت کردند.
به گزارش ایرنا، در چند روز اخیر که بحث واگذاری زمین فرودگاه گناوه به منظور احداث مسکن در فضاهای مجازی و محافل گناوه منتشر یافت، با واکنش شمار زیادی از مردم این منطقه مواجه شد.
با انتشار این موضوع، بلافاصله روابط عمومی فرمانداری گناوه در پاسخ به ابهامات و سئوالاتی که شماری از شهروندان و فعالان اجتماعی ابراز کرده بودند، زمین فرودگاه گناوه برای اجرای طرح شهرک‌سازی مسکن واگذار و تغییر کاربری و سند آن انتقال و تغییر داده شده است، اطلاعیه ای صادر کرد.



در این اطلاعیه اعلام شد موضوع فروش و اجرای طرح نهضت ملی مسکن در زمین فرودگاه این شهر باتوجه به دغدغه مردم منتفی است.
در اطلاعیه روابط عمومی فرمانداری گناوه اشاره شد شرکت فرودگاه‌های ایران قصد فروش زمین مورد نظر و هزینه آن در سایر نقاط کشور را داشت که با تدبیر و اقدام به موقع استاندار انقلابی و مردمی بوشهر این موضوع منتفی و طرح نهضت ملی مسکن نیز در این مکان انجام نخواهد گرفت.
در پی این اطلاعیه، شماری از فعالان اجتماعی همچنان نسبت به موضوع زمین فرودگاه دغدغه مند بودند تا این که جلسه‌ای در استانداری بوشهر باحضور استاندار و تعدادی از مردم این شهرستان برگزار شد.
پس از این جلسه، جمعی از مردم این منطقه از اظهارنظر مثبت استاندار بوشهر نسبت به موضوع زمین فرودگاه گناوه و همچنین پیگیری‌های فرماندار این شهرستان، حمایت خودرا با نصب بنر در برخی نقاط شهر و تجمعی در زمین فرودگاه ابراز داشتند.
همچنین عملیات اجرایی حصارکشی زمین فرودگاه گناوه با همت گروه‌های مختلف مردمی انجام شد.
مردم و فعالان اجتماعی گناوه بارها خواستار تعیین و تکلیف وضعیت و احداث و راه اندازی فرودگاه این شهر از مسئولان مربوطه شدند.

نیاز استان بوشهر به حدود ۲ هزار کلاس درس جدید

مدیرکل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان بوشهر گفت: با توجه به مطالعات و بررسی وضعیت آهنگ رشد جمعیت این استان، به یک‌هزار و ۸۰۰ کلاس درس جدید تا سال ۱۴۰۶ نیازمند هستیم.
به گزارش ایرنا، ابراهیم احمدی اظهار کرد: بوشهر، دشتستان و تنگستان از جمله شهرستان‌های بحرانی این استان در حوزه داشتن مدارس با ابنیه مناسب و استاندارد هستند. سال گذشته ۴۶ فضای آموزشی با ۲۵۰ کلاس درس در استان بوشهر به بهره‌برداری رسید و امسال نیز ۲۷ مدرسه با اعتبار ۶۰۰ میلیارد تومان افتتاح و کار احداث ۴۶ مدرسه جدید نیز آغاز می‌شود.